



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحثمان در این بود که آیا قصد قربت از شرایط وقف است و اگر کسی که وقف می کند قصد قربت نکند باطل و کین لم یکن می باشد یا اینکه وقف بدون قصد قربت نیز صحیح است؟.

درباره قصد قربت چند مطلب باید ذکر شود:

**مطلب اول:** آیا بدون قصد قربت وقف قبول نیست یا اینکه صحیح نیست؟ در اصول در بحث اجزاء خوانده ایم که صحت در عبادات به معنی مطابقت مآتی به با مأموریه می باشد، از طرف شارع امری (ظاهری یا واقعی یا اضطراری) محقق شده و صحت آن است که ما طوری این امر را امتثال کنیم که مآتی به با مأموریه هماهنگ و مطابق باشد که اگر اینطور شد عمل صحیح است ولی اگر مطابقت نداشته باشند عمل فاسد است، اما صحت در معاملات به معنای ترتب اثر و فساد به معنای عدم ترتب اثر می باشد مثلاً بیع و یا نکاح و امثال ذلک واقع شده حالا اگر طوری انجام شده که شرایط مراعات شده اثر بر آن مترتب می شود و صحیح می باشد و الا اصل عدم ترتب اثر و فساد می باشد، این بحث فقهی و اصولی بود که به عرضتان رسید.

اما یک بحث اخلاقی نیز درباره اعمال داریم و آن قبول و عدم قبول اعمال می باشد گاهی ممکن است عمل صحیح باشد ولی قبول نباشد بعداً خواهیم گفت که حسد و تکبر و عُجب و غیبت و امثالهم باعث می شوند در عین اینکه عمل از نظر فقهی صحیح است ولی قبول نباشد و دیروز گفتیم کسی که ولایت اهل بیت علیهم السلام را ندارد هیچکدام از اعمالش قبول نیست ولو عمر نوح را داشته باشد و نماز و صوم و همه اعمالش را انجام بدهد بنابراین ما باید میان صحت و عدم صحت و قبول و عدم قبول اعمال فرق بگذاریم.

صاحب عروه در بحث صلاة بعد از ذکر قواطع و موانع صلاة بحث دیگری نیز مطرح کرده و فرموده بعد از صحت نماز و عدم

موانع، مصلی باید سعی کند که عملش قبول باشد ممکن است عمل فقهاً صحیح باشد لکن عند المولی قبول نباشد و بعد ایشان چند مورد برای عدم قبولی صلاة ذکر کرده؛ اول اینکه عمل باید اقبال قلب و توجه به خداوند متعال داشته باشد که روح عمل محسوب می شود، دوم عدم پرداخت زکات، سوم حسد، چهارم تکبر، پنجم غیبت، ششم اکل حرام، هفتم شرب مسکر، هشتم نشوز و بالاخره ایشان می فرماید بلکه **یتقبل الله من المتقین** یعنی اگر کسی متقی نباشد عملش قبول نیست بنابراین قبول و عدم قبول یک بحث اخلاقی و غیر از صحت و فساد که یک بحث فقهی و اصولی است می باشد.

**مطلب دوم:** دیروز یک بحث قرانی و روایی و کلامی درباره اینکه عمل خیر کافر قبول نیست مطرح کردیم اما باید توجه داشته باشیم که کفرها با هم فرق دارند؛ اولاً ما یک کفر جحودی داریم یعنی شخص با اینکه حق را می داند و علم به آن دارد قبول نمی کند، آیت الله طباطبائی اعلی الله مقامه در تفسیر المیزان در اول سوره مومنون این بحث فرق بین علم و ایمان را مطرح کرده و مثال زده آن هائی که تریاک می کشند و یا شراب می خورند علم به ضرر آنها دارند ولی باز مرتکب می شوند چون ایمان ندارند ایمان از عمل منفک نیست ایمان یک گرایش و تصمیم قلبی است ولی علم یعنی دانستن و انسان خیلی چیزها را می داند مثلاً هارون الرشید به فرزندش مأمون گفت من می دانم که موسی بن جعفر علیهما السلام بر حق است ولی ایمان ندارم زیرا مُلک عقیم است بنابراین بین علم و ایمان فرق است.

در تفسیر فی ظلال در تفسیر این آیه شریفه: ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ غُلُوًّا فَأَنْظَرُ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ﴾<sup>۱</sup> ذکر شده که بسیاری از افراد در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می دانستند که حضرت راست می گوید و بر حق است اما "وجحدوا بها" که این همان کفر جحودی است، بعد قصه ای نقل شده که ابوسفیان و ابوجهل و ابولهب شبها وقتی عبور می کردند می دیدند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم قرآن می خوانند هرکدام می رفتند و در گوشه ای یک

<sup>۱</sup> سوره نمل، آیه ۲۷.

نقطه ای می نشستند و به صدای قرآن خواندن حضرت گوش می دادند بعدا وقتی بر می گشتند در راه به هم بر می خوردند و می گفتند تمام حرفهائی که می زند صحیح است و او برحق است لذا فردا شب دیگر نیاید چون اگر بیاید و مردم و جوانان بفهمند به سوی او و اسلام گرایش پیدا می کنند و اسلام رونق پیدا می کند و قرار شد که فردا شب نیایند اما دوباره آمدند و باز موقع بازگشت به هم برخورد کردند و هرکدام به دیگری گفت قرار بود نیایی! چرا آمدی؟ گفتند بسکه جذاب بود دوباره آمدم و بعد قرار گذاشتند که دیگر نیایند، خلاصه شب سوم نیز به همین ترتیب گذشت و بعدا گفتند بالاخره ما می دانیم که او برحق است ولی ما تا به حالا در میان اعراب یک قبیله مهمی بودیم و دارای موقعیت بودیم و اگر مسلمان بشویم موقعیتمان از دستان می رود از این جهت قبول نکردند، این کفر همان کفر جحودی می باشد.

دوم کفری غیر از کفر جحودی است به این معنی که شخص واقعا تابع حق است و می خواهد حق را پیدا کند و به حق ایمان بیاورد اما فکر می کند حق همان است که فهمیده، آیت الله مطهری در کتاب عدل الهی دکارت فرانسوی را مثال می زند و می گوید دکارت بعد از اینکه بحثهای فراوانی در مورد خدا و دین و اسلام کرده گفته من بر اثر تحقیقات خودم دین مسیحی را بر حق می بینم ولی اگر برایم ثابت شود که دین حق غیر از مسیحیت است آن را می پذیرم و حتی اسم از ایران می برد و می گوید اگر آن دینی که در ایران است برایم ثابت شود از آن تبعیت می کنم خب این کفر جحودی نیست بلکه در حقیقت به حق معتقد است و به دنبال کشف حق می باشد منتهی خطای در تطبیق دارد ایشان می فرماید اینطور کفرها خصوصا اگر عن قصور باشد لا عن تقصیر با کفر جحودی فرق دارد و ما باید ملتفت این بحث باشیم.

مطلب دیگری که آیت الله مطهری ذکر کرده این است که ما باید توجه کنیم که هر عملی از نظر بشر و تاریخ بشری یک بُعد دارد اما از نظر اسلام دو بُعد دارد، از نظر بشر عمل یا مفید است یا مضر، انواع اختراعات از نظر بشر یک عمل مفید می باشند اما در حساب اسلام و خدا بعد دیگری بنام حسن فاعلی نیز وجود دارد به عبارت روشن تر ما یک حسن فعلی داریم و یک حسن فاعلی،

مثلا شخصی مفسد فی الارض و کافر حربی و مرتد است و باید کشته شود شما یک اسلحه ای در دست دارید و شبی از دور می بینید و خیال می کنید حیوانی مثلا آهوئی است و تیر زدید و او را کشتید ولی وقتی جلو رفتید دیدید که همان مفسد فی الارض بوده خب این حسن فعلی دارد چون واقعا یک مفسد فی الارض کشته شده اما حسن فاعلی ندارد زیرا شما نمی دانستید که کافری را کشته اید و اگر می دانستید حسن فاعلی هم پیدا می کرد پس حسن فاعلی آن است که کاری برای خدا انجام شود و انگیزه و قصد انسان خدا باشد، نسبت بین حسن فعلی و حسن فاعلی عام و خاص من وجه می باشد گاهی حسن فعلی است ولی حسن فاعلی نیست مثل همین مثالی که زدیم و برعکس اگر شما به خیال اینکه مفسد فی الارض و کافر حربی است تیر می زنید و می کشید اما معلوم می شود این یک آدم عابد و زاهدی بوده خب در اینجا حسن فعلی نیست چون یک آدم عابد و زاهدی کشته شده اما حسن فاعلی وجود دارد زیرا شما خیال می کردید یک کافر حربی و مفسد فی الارض واجب القتل را کشته اید، اما بحث در ماده اجتماع است و اسلام نیز همین ماده اجتماع را می خواهد، در نظر اسلام آن کاری مفید است که دو بُعد دارد یعنی هم عمل و هم نیت و قصد و فکر و قلب، ایشان می فرماید عمل انسان باید این دو بُعد را داشته باشد زیرا اسلام می خواهد علاوه بر انجام عمل انسان یک کمالی پیدا کند لذا عملی را برای خدا انجام دادن در سازندگی انسان و در روح او اثر دارد بنابراین اعمال خیر و خوب کفار حسن فعلی دارد اما حسن فاعلی ندارد، بله اگر قصدشان خدمت به بشریت بوده ممکن است خداوند به آنها عوضی بدهد و ما نمی توانیم برای خداوند تکلیف مشخص کنیم و در حدیث از امام سجاد علیه السلام داریم که فرمودند "اشرف العبادۃ خدمتک اخوانک المومنین" پس فرق است بین اینکه عملی برای هوای نفس و شهرت و شهوت و امثال ذلک انجام شود که اینها حسن فاعلی ندارد و هیچ اجری ندارد، اما اگر عمل برای خدمت به مردم باشد ممکن است خداوند به آن اجر بدهد، اینها مطالبی بود که به مناسبت بحث در اینکه آیا قصد قربت در وقف معتبر است یا نه مطرح شد.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی...

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی

محمد و آله الطاهیرین